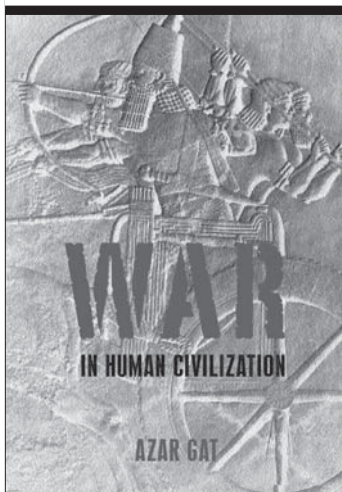


جنگ در تمدن بشری

Azar Gat, War in human civilization, Oxford: Oxford University Press, 2006

معرفی و نقد:

دکتر محمود یزدانفام*



در عمل تحقیقات زیادی در این خصوص صورت گرفته است. همچنان که ابهامات زیادی در این مورد باقی مانده است. در جهان واقع، همه چیز به جنگ ربط دارد همانگونه که جنگ در ارتباط با همه چیز است. در بررسی آن هم باید به رویدادهای گسترده تاریخی توجه کرد و هم باید نظریه‌هایی مبنای کار

قرار گیرند که بتواند برای توصیف و تحلیل از توان بیشتری نسبت به نظریه‌های دیگر برخوردار باشند. در مورد جنگ هم به برداشت‌های ذهنی و هم وقایع و رویدادهای ملموس و مادی مطرح است که باید در نظر گرفته شود. تبیین جنگ و پاسخ به چرایی آن موضوعی بسیار سهل و ممتنع است. سهل از آن جهت که اولاً تاکنون در این مورد تحقیقات گسترده‌ای صورت گرفته است و ثانیاً برای جنگ به راحتی می‌توان دلایل متعددی برشمرد. ممتنع بودن تحقیقات در مورد جنگ از آن رو است که تشخیص علل و دلایل واقعی جنگ از متغیرهای رقیب بسیار سخت است. جنگ متأثر از عوامل متعددی است که هر کدام در حوزه مطالعاتی یکی از رشته‌های دانشگاهی است. مورخ و پژوهشگر جنگ باید با

(۱) مقدمه

جنگ پدیده‌ای قدیمی است که از ابتدای پیدایش جوامع انسانی وجود دارد. با وجود این، چرایی این پدیده همواره مورد پرسش است. جنگ پدیده‌ای ویران‌گر است. در جنگ انسان‌های زیادی کشته می‌شوند و زیرساخت‌های جوامع ویران می‌گردد. با وجود این جنگ در طول تاریخ جریان داشته و خطر بروز آن همچنان بر سر تمدن بشری سایه افکنده است. حال این پرسش اساسی مطرح است که چرا انسان‌ها وارد جنگ می‌شوند که موجب کشت و کشتار و ویران کردن است؟ آیا جنگ ریشه در سرشت انسان دارد یا بعداً در اثر آموزش‌های فرهنگی پدیدار می‌شود؟ آیا انسان‌ها از روی ناچاری به جنگ وارد می‌شوند و یا با میل و رغبت آنها جنگ‌ها آغاز می‌شوند تا در نتیجه آن موادی تأمین شود، دولتی بوجود آید و تمدنی استوار گردد. توسعه و پیشرفت بشر چه تأثیری در بروز جنگ داشته و به نوبه خود جنگ چه تأثیری بر تأسیس و توسعه تمدن انسانی گذاشته است؟ و بالاخره در چه شرایطی می‌توان از بروز جنگ جلوگیری نمود و آن را از زندگی بشر حذف کرد؟ آیا جنگ از چهره تمدن بشری قابل حذف است؟

این سوالات پرسش‌های تازه‌ای نیستند. آنها پرسش‌هایی هستند که سال‌های سال ذهن انسان‌ها را به معطوف ساخته است و به رغم تلاش‌های گسترده فکری و عملی و پیشرفت‌هایی که در پاسخ به آنها بوجود آمده است، همچنان پرسش‌های اساسی زندگی انسان امروزی هستند. دلیل وجود و وقوع جنگ به رغم همه ویرانی‌ها و کشتارهایی که به دنبال دارد به معمای جنگ معروف است که همچنان باقی است.

* عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

گروه‌های دیگر موقعیت خود را تثبیت کنند. این امر موجب پیدایی وضعیتی شد که می‌توان آن مبارزه کشمکش‌پایدار بر سر موقعیت بهتر، امتیازات بیشتر در درون و بیرون گروه تلقی کرد. این وضعیت تلفیقی از منازعه و همکاری در جوامع بشری بود. این روند به پیدایش مفاهیمی چون قوم‌گرایی، بیگانه‌ستیزی، و ملی‌گرایی منجر شد. در وضع طبیعی منازعه و جنگ اساساً در رقابت انسان‌ها با یکدیگر ریشه داشت اما به مرور تحت تأثیر عوامل احساسی نیز قرار گرفته و متحول شد.

هرچقدر جوامع گسترش یافتند و تمدن‌های جدیدی را ایجاد کردند این مفاهیم در قالب اجتماعات بزرگ تبلیغ شد و گسترش یافت. در همین حال این نوع‌گرایی‌ها در زن انسان‌ها وجود دارد و در قالب سرزمین‌پدیری و آبا و اجدادی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. آنها بر اساس این آموخته‌ها حاضرند جان خود را نه از روی اجبار بلکه به شکل داوطلبانه فدای میهن خود کنند. این روحیه نه به شکل طبیعی بلکه در قالب فرهنگ و آموزش‌های فرهنگی در جوامع از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و عملاً تحت تأثیر نوع آموزش‌های فرهنگی در جوامع است. تحول فرهنگی در برخی جوامع موجب تغییر در شیوه انتخاب رهبران آن جوامع شد. آنها متوجه شدند که می‌توان به شیوه‌های دیگری نیز رهبران را انتخاب کرد تا از بروز منازعه در داخل جوامع جلوگیری کرد. آنها دریافتند که رهبران به دست مردم کشته و انتخاب می‌شوند. اراده مردم در انتخاب آنها نقش اساسی دارد. در برخی جوامع تلاش شد این انتخاب به شیوه دیگری صورت گیرد. این تغییر اساسی در رفتار انسان‌ها در برخی جوامع ریشه در تغییرات اساسی در فرهنگ آنها دارد که در طول تاریخ و به مرور زمان صورت گرفته است. اما این به معنای محو جنگ از حیات بشری و جوامع انسانی نیست. در تاریخ حیات بشری، طبیعت و فرهنگ تعاملی پیچیده با هم دارند.

همکاری رقابت صلح‌جویانه و منازعات خشونت‌آمیز در این تعامل وجود دارد و نحوه رفتار انسان‌ها را با یکدیگر شکل می‌دهد. بنابراین در پاسخ به این پرسش که چرا انسان‌ها با یکدیگر می‌جنگند باید گفت: آنها برای دستیابی به چیزهای مشابهی که به طور کلی مورد نظر انسان‌هاست با یکدیگر می‌جنگند.

بیشتر رشته‌های مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و علوم سیاسی آشنا باشد. مطالعه جنگ در تاریخ تمدن بشری موضوعی بین‌رشته‌ای است و او برای بررسی ابعاد گوناگون جنگ، توصیف و تحلیل آن از این رشته‌ها بهره می‌گیرد.

۲) معرفی کتاب

آذر گت در کتاب "جنگ در تمدن بشری" با مروری بر تاریخ جنگ‌ها در طول تاریخ حیات بشری از جنگ با تیر و کمان تا جنگ نامتقارن و جنگ علیه تروریسم می‌کوشد معمای جنگ را شکافته و پاسخی روشن‌گر به آن بدهد. او می‌نویسد: جنگ امری قدیمی است. عمر آن به قدمت تاریخ زندگی بشر است. اما جنگ متأثر از عاملی واحد نیست. شرایط محیطی، نیازها، ویژگی‌های انسان و جنسیت در پیدایش آن نقش داشته‌اند.

وضع طبیعی بشری هرچند مفهومی جدید است که از سیوه‌هاز برای توجیه دولت و ضرورت ایجاد امنیت در هشت سده گذشته مطرح شده است، اما مفهومی قدیمی است که مردم‌شناسان در اشاره به زندگی مردم در دوره ماقبل دولت از آن استفاده می‌کنند. آنها از طریق شکار، نیازهای زندگی خود را تأمین می‌کردند. طبیعت پایه و بینان زندگی‌شان بود. آنها از طبیعت می‌آموختند که برای نجات جان خود چگونه بجنگند و بر پایه ابزارهایی که طبیعت در اختیار آنها قرار می‌دهد به جنگ می‌پرداختند. در این نظام، جنگ مشخص می‌کند چه کسی ضعیف و چه کسی قوی است.

در دوره کشاورزی، انسان‌ها گروه‌های کوچکی را به وجود آوردند. آنها به طبیعت وابسته بودند ولی نحوه زیست آنها از شرایط جدید تأثیر می‌پذیرفت. به طور کلی وضعیت طبیعی بشری بر روی رفتار آن در حیات فردی و اجتماعی تأثیر زیادی داشت و تحول در آن بر رفتار انسان‌ها در خصوص جنگ نیز موثر است. انسان‌ها از طبیعت آموختند که زندگی جمعی می‌تواند از میزان خطراتی که آنها را تهدید می‌کند بکاهد. آنها به دور هم جمع شده و گروه‌ها و قبایلی را ایجاد کردند.

ایجاد گروه‌های انسانی شرایط و مقتضیات دیگری را فراهم آورد. افراد قوی در پی کسب مقام و موقعیت برتر در بین گروه و قبیله بودند. آنها افرادی را دور خود جمع کرده و درصد برآمدند از طریق جنگ در داخل و سپس در ارتباط با

بنابراین در شرایطی که نظام دولت ملی در جهان حاکم است، دو عامل نقش اساسی در بروز جنگ و منازعه خشونت‌آمیز میان کشورها وجود دارد. عامل نخست به تمایلات و گرایش‌های انسانی مربوط است و عامل دوم ریشه در سازوکار تنظیمی مناسبات اجتماعی کشورها در عرصه بین‌المللی برمی‌گردد. در این وضعیت رقابت و منازعه خشونت‌آمیز، فرصت‌ها را محدود و تهدیدها را تشدید می‌کند. بنابراین در جهان امروز رفتار خشونت‌آمیز بیشتر ریشه اجتماعی دارد که با ارائه آموزش‌های صلح‌طلبانه و ایجاد ترتیبات اجتماعی مؤثر در نظام بین‌المللی می‌توان از شدت این رفتار اجتماعی کاست. وضعیت طبیعی، اکنون بر نظام بین‌المللی حاکم است و به رغم تفاوت‌های قابل توجه با نظام طبیعی اولیه بشری با همان سازوکار به بروز خشونت و جنگ در جهان منجر می‌شود. بنابراین وضع طبیعی از عصر شکار تا کنون عامل مؤثری در بروز جنگ و درگیری بین انسان‌ها و جوامع بشری است.

اما اگر وضع طبیعی عامل اصلی جنگ در میان جوامع بشری است چرا برخی از کشورها روابط صلح‌آمیزی با هم دارند؟ نویسنده در پاسخ به این پرسش بحثی را پی می‌گیرد که مبانی آن را در بخش نخست کتاب طرح کرده بود. وی بر این باور است که فهم وضع طبیعی بشری و جنگ در طول تاریخ تمدن بشری تنها با توجه به نظریه تحول امکان‌پذیر است. در اثر تحولات، حیات اجتماعی بشر متحول شده است. جنگ متأثر از آموزش‌های فرهنگی و تحولات اجتماعی جوامع دگرگون شده است. تحولات اجتماعی هم در اثر آموزش‌های آگاهانه صورت می‌گیرد و هم متأثر از دگرگونی‌های بطنی اجتماعی. اما نکته کلیدی در فهم جنگ و تحول آن است. نظریه تحول اجتماعی در صدد تحلیل تک‌عاملی جنگ در جوامع انسانی نیست. این نظریه چهارچوبی است که در آن به عوامل متعدد مادی و معنوی و از جنسیت تا نظام بین‌المللی پرداخته می‌شود. در نظریه تحول، جنگ امری ذاتی برای جوامع انسانی تلقی نمی‌شود. جنگ یکی از راهبردهای افراد و جوامع برسازی نادرست جوامع بشری است. این برسازی می‌تواند ترتیبات بین‌المللی آن گونه که والتز می‌گوید باشد و یا به گفته مالتوس از رشد تصاعدی جمعیت جوامع و رشد حسابی امکانات و منابع مورد نیاز آنها ناشی شود.

به طور کلی در وضعیت طبیعی هدف مورد نظر انسان‌ها بقا است. مردم برای بقای خود که به چیزهای ملموس یا غیرملموس کمیاب بستگی دارد، با دیگران به جنگ می‌پردازند. اما در جوامعی که متحول شده‌اند، تمدن‌های بزرگ ایجاد شده است و نیازهای اولیه آنها برطرف شده، موضوع رقابت از نیازهای اولیه به نیازهای ثانویه تبدیل شده است. اما رقابت بر سر نیازهای ثانویه دست کمی از نیازهای اولیه ندارد. تاریخ تمدن بشری نشان دهنده آن است که جوامع انسانی بر سر کسب قدرت، پرستیژ و رهبری به همان میزان رقابت بر سر نیازهای اولیه برای بقای انسان با یکدیگر می‌جنگند. اما تعامل عوامل مؤثر در جنگ در اینجا بسیار پیچیده‌تر است و تحول در آن، ریشه‌های عمیق‌تری دارد.

در این جوامع وضعیت بنیادی رقابت و منازعه خشونت‌آمیز بالقوه علل بیشتری را برای منازعه ایجاد می‌کنند. انتقام‌گیری و اصرار بر آن برای ایجاد انسجام و وحدت در درون خود به الگویی برای رفتار جوامع تبدیل می‌شود. به همین صورت متقابلاً تلاش برای افزایش قدرت برای جلوگیری از بروز رفتارهای انتقام‌جویانه طرف مقابل به دغدغه‌ای پایدار تبدیل می‌گردد. در این شرایط ایجاد موانع قدرت راه حلی است که می‌تواند مانع بروز جنگ و درگیری شود. اما انتقام‌گیری به بیگانه‌ستیزی در این جوامع منجر شده و به منازعه‌ای دائمی و پایدار در میان آنها منتهی می‌شود. این روند مانع پیدایش راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز اختلافات می‌شود و به طور کلی به منازعه بیشتر در بین جوامع دامن می‌زند.

در جوامعی که دولت‌های ملی شکل گرفته‌اند، تلاش برای تأمین امنیت برای جوامع خود به پیدایش معمای امنیت در بین دولت‌ها منجر شده است. در جهانی که حاکمیت مرکزی برای برقراری امنیت وجود ندارد و هر یک از کشورها مسئول تأمین امنیت خود هستند، آنها همیشه نگران امنیت‌شان هستند. آنها در عرصه بین‌المللی رفتارشان را متأثر از این وضعیت تنظیم می‌کنند. در این وضعیت آنها اطلاعاتی از نیت و رفتار کشور مقابل ندارند. کشورها در یک وضعیت بی‌اعتمادی سعی در افزایش قدرت خود دارند تا در زمان لازم از آن بهره‌گیرند و از کشور و موقعیت خود دفاع کنند. رقابت تسلیحاتی به امری رایج تبدیل می‌شود که ممکن است در اثر آن به جنگی خونین و فزاینده وارد شوند.

نظام‌های سیاسی مردم سالار نتیجه تحول برداشت انسان از یکدیگر و تکامل تعامل آنها در تشکیل حکومت و برقراری روابط با همدیگر است. هرچقدر این تحول در جوامع دیگر سریع‌تر صورت بگیرد زمینه برقراری صلح بیش از پیش فراهم می‌شود و جنگ و خشونت در روابط و مناسبات اجتماعی کمتر می‌گردد.

به‌طور خلاصه نویسنده با بررسی تاریخ به نتیجه‌ای می‌رسد که اکنون نظریه مطرح در میان اندیشمندان غربی است. اما او به ایراداتی که بر این نظریه وارد است توجه نکرده و به آن پاسخ نمی‌دهد.^(۱)

نویسنده نظریه تحول اجتماعی به‌گونه‌ای طرح می‌کند که همه علل و عوامل جنگ در همه سطوح در درون آن جای می‌گیرد. در این نظریه تمام کنش‌ها و اقدامات بشری جنبه اجتماعی دارند. آیا می‌توان به امری خلاف آن باور داشت. به عبارت دیگر با تعریف موسعی که آذرگت از اجتماعی بودن دارد، حتی رفتار فردی هم در جامعه معنای یابد. جنگ امری اجتماعی و گروهی است. ریشه‌های جنگ را باید در اجتماع جستجو کرد اما به نظر می‌رسد تحول اجتماعی صرفاً یک چهارچوب است که باید دوباره در قالب آن به عوامل مختلف جنگ با توجه به مورد خاص آن پرداخت. جنگ‌ها ابعاد، عوامل و علل متعدد پیچیده‌ای دارند که باید با توجه به شرایط خاص آن هم بررسی شود و نمی‌توان آن را به نظام سیاسی خاص تقلیل داد. همچنین جنگ‌ها در مقطعی آغاز شده، تداوم یافته و به پایان می‌رسند. نویسنده جنگ را رخداد یکپارچه اجتماعی در نظر می‌گیرد و به علل تطویل و پایان آن نمی‌پردازد.^(۲)

با وجود این، این نظریه توان خوبی برای بررسی و شناخت تحول جنگ و منازعه در تمدن بشری دارد و مهمتر از آن به دلیل استوار بودن نظریه بر تحول اجتماعی، نوعی کارگزار محور در کتاب وجود دارد که آن را برای ارائه راه‌حلی قابل اجرا توانمند می‌سازد. نویسنده اسیر جبرگرایی واقع‌گرایی نیست و راه‌حل خود را در قالب صلح دموکراتیک به صورت مفصلی توضیح می‌دهد.

نویسنده با بررسی جنگ‌ها در طول تاریخ از عصر شکار تا قرن بیست یکم به این نتیجه می‌رسد که جنگ همراه زندگی انسان است و جنگ‌ها تاریخ بشر را تشکیل داده‌اند. اما جنگ امری اجتناب‌ناپذیر محسوب نمی‌شوند. در طی سده گذشته، تحولات گسترده‌ای در حیات بشری به وجود آمد که بر روی جنگ تأثیر داشت. پیشرفت‌های بزرگ علمی و صنعتی موجب تحول در ابزارهای جنگ شد، توان تخریب تسلیحات به شدت افزایش یافت و جنگ‌افزارهای جدید همه حیات و تمدن انسان را در معرض خطر قرار داده‌اند.

در همین حال تحول دیگر در عرصه نظام سیاسی به وجود آمد که نشان دهنده این است که می‌توان از بروز جنگ در میان جوامع اجتناب کرد. برخی از جوامع در طی دو سده اخیر به وجود آمده‌اند که با یکدیگر نمی‌جنگند. مهمتر از همه اینکه گسترش این نظام‌های سیاسی در جهان موجب پیدایش نظام بین‌المللی جدیدی شده است که در آن کشورها همگون تمایل اندکی به جنگ با یکدیگر دارند. بررسی جفت کشورهای طرف جنگ در قرن بیستم نشان دهنده آن است که کشورهای لیبرال دموکراسی با یکدیگر نمی‌جنگند و نه تنها تمایلی به جنگ با یکدیگر ندارند، بلکه آنها با ایجاد نهادها و قواعد و قوانین پیونددهنده در بین خود راه را برای وقوع جنگ بسته‌اند.

نویسنده با تشریح موضوع فوق در قالب نظریه تحول اجتماعی به این نتیجه می‌رسد که می‌توان جلوی بروز جنگ را گرفت. ایده فوق که به صلح دموکراتیک معروف است، نخستین بار از سوی جان لاک مطرح شد. اقتصاد متناسب با آن از سوی آدام اسمیت در قالب اقتصاد و گسترش تجارت جهانی دنبال گردید و با افکار و عقاید کانت جهانی شد. اکنون با گسترش این نوع نظام‌های سیاسی در جهان می‌توان مشاهده کرد که از میزان جنگ در جهان کاسته شده است و یا دست کم در میان جوامع خاصی جنگ دیگر ابزاری برای رسیدن به هدف تلقی نمی‌شود. چیزی که بر اساس داده‌های آماری و یافته‌های تجربی در مورد جنگ‌های دو سده اخیر تأیید می‌شود. آذرگت بر این باور است که صلح دموکراتیک نتیجه تحول اجتماعی جوامع بشری در طول تاریخ است.

۱. توماس ریس کاپن؛ «صلح مردم سالارانه، مردم سالاری‌ها جنگ طلب؟ تفسیر مکتب برسازی اجتماعی از استدلال لیبرال‌ها»، در آندرو لینکلتر (ویراسته)، صلح لیبرالی. ترجمه علیرضا طیب (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۵)، ص ۴۷۹-۴۳۷.

2. Thomas Ohlson, 'Understanding Causes of War and Peace', European Journal of International Relations, Vol. 14, No. 1, 2008, p. 133-160.